

بسیار است. امروز فرصت آن را پیدا کردم که به نوشتن گزارش و نقد و میزگرد اکتفا نکنم و باز هم به قدیم بازگردم و از احساساتم بنویسم. تعجبم و نگرانی ام زمان جنگ غزه و اسرائیل و اعزام چند نفر از همکارها به لبنان به بهانه تهیه گزارش به اوج رسید چرا که جنگ واژه ترسناکی است که نزدیک شدن به آن را فقط یک عاشق نوشتن خوب بلد است. درست در روز آخر این حضور، اسرائیل لبنان را زد و همین نشان می‌دهد چه بحرانی برپا بوده است. محدودیت حقیقی‌ترین بخش از روزمره تمام خبرنگاران است و آن عاشقی که جنگ را به جان می‌خرد شاید نتواند محدودیت را کم کند اما مرد می‌کند.

و خبرنگار در نهایت نه بچه اول است که تمام توجه‌ها از آن او باشد و نه بچه آخر که ته تغاری صدایش کنند. همان بچه یکی مانده به آخری است که خیلی وقت‌ها توجه نصیبش نمی‌شود. و آیا کسی حواسش به حال و روز آن خبرنگارانی است که قلم‌شان زبان زد است اما جایی برای ارائه مهارتشان ندارند؟ و چه کسی از زندگی آن‌ها با خبر است که الان کجا هستند و چه می‌کنند؟ آن‌هایی که با وجود مهارت‌ها طرد شده‌اند و در گوشه کنار مطبوعات گاهی می‌نویسند اما اسمی از آن‌ها برده نمی‌شود. امروز شاید فرصت این را دارم که تریک بگویم به تمام خبرنگاران و اصحاب رسانه که با وجود تمام مانع‌هایی که در راه آن‌ها وجود دارد همواره استوار ایستاده‌اند و ادامه می‌دهند و امیدوارم آن روز نزدیک باشد که موفقیت‌های فرزندان یکی مانده به آخر هم به چشم پدر و مادر پر مشغله بیاید.

### خبرنگار سکه‌ای

**بهنام مزینانی / بعضی**  
از شغل‌ها جسم‌مان را درگیر می‌کند، بعضی دیگر روح‌مان، بعضی وقت‌ها جنس شغل جوری در وجودت می‌افتد که جسم و روح و قلب و مغزت را هدف می‌گرد و رام خودش می‌کند، درست مثل خبرنگاری. یکباره وسط رزومگی‌های زندگی، یا بعضاً وسط آرامش سفر، یکباره ردی از درد گزارش‌های اجتماعی که چندین ماه پیش به دنبالش رفته بودی به مغزت حمله‌ور می‌شود و چند دقیقه‌ای خودش را ملکه افکار می‌کند، با زبانی پر زور به تو می‌فهماند که من همیشه همراهت هستم. کیفیت خبرنگار در گرو صداقتش است، گرچه این روزها خبرنگار سکه‌ای به شدت در همه جا حضور دارد و عیار خبر در بند تراکنش موفق حسابش می‌چرخد. تعبیر شخصی‌ام از خبرنگاری در واقع خیرش که ثابت است و انگیزه گام برداشتن. نگار مخفف جمله (نباید گزارش اغراق آمیز روایت کرد) است. واژه عجیبی که آباستن تنش و استرس و هیجان است و ویتربینش خطی اثر گذار باهدفی مشخص بر دل مردم.



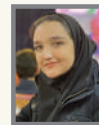
**ابتلا به سینما و چون نوشتن درباره فیلمها لحظهای من را رها نخواهد کرد و احتمالاً اگر روزی دیگر در این دنیا نبودم، خواننده میتوانم در حوالی من، نوشتههای درباره سینما یا تئاتر از من بیاید و صداقتم را درباره این گفته تایید کند**

همکاری زودهنگام با مطبوعات، من شیفته سینما را به دنیای خبرنگاری پرتاب کرد و از همان زمان با خود عهد بستم که هدف اصلی یعنی ساخت فیلم را فراموش نکنم و پس از چندی، مسیرم را برای همیشه به آن سو کوچ کنم. اما زهی خیال باطل! خبرنگاری در خود جنون دارد و کافی است تنها کمی شیدا باشی تا شود آنچه که نباید! این روزها در تدارک ساخت فیلم خود هستم و رویایم از همیشه به من نزدیک‌تر است، اما بعید است بتوانم روزی دست از خبرنگاری و روزنامه‌نگاری بشویم! هنوز هم در میانه همه مشغله‌ها، زمانی که پیشنهاد نگارش نقد یا یادداشتی درباره اثری که من را به هیجان آورده می‌رسد، کارهای دیگر را معطل می‌گذارم و می‌نشینم پای انجاشم!

ابتلا به سینما و جنون نوشتن درباره فیلم‌ها لحظه‌ای من را رها نخواهد کرد و احتمالاً اگر روزی دیگر در این دنیا نبودم، خواننده می‌تواند در حوالی تاریخ نبودن ابدی من، نوشته‌ای درباره سینما یا تئاتر از من بیاید و صداقتم را درباره گفته تایید کند. حالا که موتور صداقتم گرم است اعتراف می‌کنم که من خود را یک خبرنگار حرفه‌ای نمی‌دانم. چرا که حاضر نیستم در حوزه‌ای به جز سینما و تئاتر واژه‌های را روی کاغذ یا صفحه کیبورد ثبت کنم و طبق نظر شخصی، فردی که در این حرفه به سبب توانایی فعالیت در حوزه‌های چندگانه، جامع‌الاطراف و شش‌دنگ نباشد را نباید حرفه‌ای دانست. شاید بزرگانی در این رشته با این گفته مخالف باشند، اما مرغ سخن من یک یادارد و همین است که هست! روز خبرنگار مبارک اهالی نکته‌سنج، صادق، ریزبین و دقیق این حرفه باشد. سایه همگی مستدام و عمرشان با عزت باد!

### خبرنگار بچه یکی به آخر است

**زهرا طاهریان / شاید**  
امروز می‌توانم بگویم آن‌هایی که معتقدند گاهی احساسات قابل بیان نیست چیزی از قلم و کاغذ نمی‌دانند، چرا که مدتی است من به مراتب احساساتم را دقیق و بی‌نقص روی کاغذ آورده‌ام، گاهی خواندم و اشک ریختم و گاهی بلند بلند به همان نوشته‌ها خندیدم و زندگی‌شان کردم... و نوشتن تمام چیزی بود که سال‌ها در گوشه کنار زندگی‌ام دنبالش بودم و ترک عادت نکردم و آن هم یار وفاداری بود، اما انگار آن حس‌ها ماندگارتر بودند؛ همان‌هایی که مکتوب شدند و هر بار با خواندنشان موقعیت و زمان و مکان را به یاد آوردم. روزگار طوری برایم سرنوشت را رقم زد که امروز خودم را به عنوان خبرنگار معرفی کنم و خجالت‌م می‌آید از بیان محکم این واژه در حضور بزرگانی که در این حوزه فعال هستند و خودم را فردی نوپا در این جهان بزرگ می‌دانم که هنوز راه‌های نرفته برایم



رخسار ندارد. روزها و شب‌های بی‌حس و حالی که در آن اخلاقیات، سادگی را نمایندگی می‌کند و ضد اخلاق، زرنگی و دانستن قواعد بازی، اگر نفسی باقی بود، هنوز هم می‌شود شجاعت را تمرین کرد. اگر البته منافع گسترده‌ای که گره‌های کور بشمارش دیگر با دست و دندان باز شدنی نیست، بگذارد!

### حرفه: احتمالاً خبرنگار

**محمد عرفان صدیقیان /**



چه کسی را می‌توان یک خبرنگار حرفه‌ای به شمار آورد؟ در طول چندین سالی که در این حرفه مشغول به کار هستم، این پرسش همواره گوشه‌ای از ذهن من را به خود مشغول کرده است و لاگردارهایم هم نمی‌کند. عده‌ای از کاربلدهای این حیطه ممکن است در پاسخ، به ویژگی‌های یک خبرنگار ممتاز اشاره کنند، اما مراد من از طرح این سوال چیز دیگری است. از شما چه پنهان که دغدغه‌مندی نسبت به این حرفه هم باعث پدید آمدن این سوال در مخیله‌ام نشده است. بهتر است تا اوضاع از این بفرنج نرفته به شفاف‌سازی مراد من از این صورت مسئله بپردازم! از زمانی که به یاد دارم، یعنی همان خردسالی، «تصویر» چه از نوع متحرک و متنوع و چه غیر متحرک و سیاه و سفید، برایم جذاب و حیرت‌انگیز بوده و هست. بعدها در دوران نوجوانی به طرز دیوانه‌واری به مطالعه تاریخ هنر، که عموماً در فرانس‌های مرجع حوزه تجسمی را در برمی‌گرفت مشغول شدم و هم‌زمان فیلم‌های سینمای ایران را یکی پس از دیگری تماشا کردم. از آن زمان تا همین حالا، جادوی عالم هنر و خصوصاً شکل‌های آن، لحظه‌ای من را به حال خودم باقی نگذاشته است. خواندن نشریات سینمایی و کتب مرجع این رشته باعث شد این جسارت را پیدا کنم تا سایه مشق‌هایی نقد فیلم‌گونه بنویسم!

